

## امام حسین الگوی عزت، عجل سامری نشانه ذلت

برگرفته از سخنرانیهای دکتر سید علی اصغر غروی  
در باب «رفعت و ذلت در قرآن» در سال ۱۳۸۶ (عاشوراء ۱۴۲۹)

بسم الله الرحمن الرحيم

قصه از طرح اینگونه مباحث، تبیین دیدگاه قرآن و در نتیجه نگرش خالق عالم نسبت به موضوعات  
پیش روی انسان است تا بتوانیم آنها را در عمل بکار بندیم و در جهت فلاح و رستگاری در دنیا و آخرت بکوشیم.

قرآن در آیات ۲۵۰ تا ۲۵۲ سوره بقره می فرماید: »

« هنگامی که با جالوت و سپاهیانش روبرو شدند، گفتند: پروردگارا بر ما شکیبایی فرو ریز و گامهایمان را  
استوار گردان.» پس اولین اقدام یک انسان مؤمن، وقتی در برابر دشمنی قرار می گیرد، این است که از خدا  
بخواهد که صبر و پایداری را مثل باران بر سرش فرو ریزد و گامهایش را در برابر جالوتهای تاریخ محکم و استوار  
سازد.

» « پیروزمان گردان بر قوم کافران». مرحله بعد این است که از خدا بخواهیم ما را  
بر کافران نصرت دهد و پیروزمان گرداند. و کافر کسی است که روی حق را به هر شکلی بیوشاند! بناءبراین او  
ضرور نباید خارج از دین اسلام یا مسیحیت یا یهودیت باشد تا مصداق کافر قرار گیرد! همین که کسی روی حقی  
را بیوشاند، حتی اگر آن را پایمال نکند، مصداق کافر است! زیرا پایمال کردن حق، به معنای معارضه و مبارزه  
نمودن با آن است، در حالی که کفر روی حق را پوشاندن است!

بناءبراین آن مسلمانی که از کوفه به ابی عبدالله الحسین (ع) نامه نوشته و او را به آنجا دعوت کرده است، اما  
آن هنگام که حسین به کربلاء رسیده، از او دفاع نمی کند، کافر است! زیرا روی حق را پوشانده است! دفاع از  
حسین در آن هنگام یک حقیقت و حق تاریخی است، بناءبراین آن کسانی که روی این حق را پوشانیدند، حتی  
اگر حافظان قرآن بوده و سالها بر فراز منابر مساجد کوفه و بصره و شام و مدینه، قرآن خوانده و مردم را تعلیم  
داده باشند، در آن هنگام کافرانند! آنها روی بزرگترین حق تاریخ و حقیقت آن را پوشانیدند!

اما آیا نصرت یافتن بر کافران این است که آنها کشته شوند و حسین بن علی به حکومت و اقتدار برسد و  
تمامی بلاد اسلامی را زیر سیطره خود بگیرد؟! نه! چنین نیست! نه از دید قرآن و نه از دید حقایق تاریخ بشری،  
چنین چیزی نصرت نیست. نصرت و سربلندی این است که حقایق او در طول تاریخ بماند! و این نصرت و  
سربلندی ارزش آن را دارد که در این راه حتی جان خود و خاندانش را از دست بدهد! پس همیشه نصرت به معنای  
به دست آوردن اقتدار و حاکمیت و قدرت نیست! همیشه سربلندی و رفعت به معنای بدست آوردن قدرت مادی  
در دنیا نیست! این مفاهیم را باید یاد بگیریم و ندانستن همین ها بوده است که موجب شده ما مسلمانها از هر  
قافله بی عقب بیفتیم! از قافله علم، قافله ترقی، قافله تمدن، و مهمتر از همه قافله اخلاق انسانی! چرا عقب  
افتادیم؟! زیرا سربلندی را در این قدرت ظاهری خلاصه نمودیم! در نظر ما کسی سربلند بوده و هست که پس رو و  
پیش رو داشته باشد! محافظ داشته باشد! کثرت مال دنیا داشته باشد! قدرت دنیوی و سیطره بر مردم داشته باشد!  
» « پس آنان را به اذن خدا شکست دادند». قدرت یافتن و پیروز گشتن بر قوای کفر در

خارج از چهارچوب اذن الهی امکان پذیر نیست! زیرا خداوند اذن و اجازه نداده است که با به کار بستن ابزارهای  
ناحق و نادرست، مانند دروغ و تجاوز و تعدی و... انسان بتواند به حقیقتی نائل گردد! چرا خداوند جان حسین بن  
علی را در کربلاء حفظ ننمود؟! چون خارج از اذن الهی و نظامات عالم است! با اینکه حسین (ع) در راه حق، در راه  
قرآن و اعلاء » « تمامی خاندان خود را به حرکت در آورده و به میدان قتال و مبارزه و جنگ پا نهاده است،  
خداوند اذن و اجازه نداده است که او زنده بماند! زیرا نظام عالم، نظام اسباب و مسببات است و اذن الهی چیزی  
جز این نیست!

دنیا محل ابتلاء و آزمون است. مردم کوفه و همچنین خاندان نبوت و عصمت و طهارت آنجا باید امتحان  
شوند تا معلوم گردد کدامین آنها حاضرند در راه اعلاء » « مال خود را بدهند؟! کدام یک از آنها حاضر است  
جان خود را در راه حمایت از قرآن بدهد؟! آری! خداوند می پرسد و آنها و همچنین ما باید پاسخ دهیم! اینجاست

که مردودها نمایان می‌شوند! آنهایی که اندامشان به لرزه می‌افتد و به کنج خانه‌های خود می‌خزند!  
اما بعد از گذشتن از مال و جان خود، نوبت گذشتن از جان زنان و کودکان می‌رسد! ای حسین! آیا حاضر هستی زنان و کودکان را برای اعلاء « به شهادت برسند؟! آری! و این آری از تمام آری‌ها برجسته‌تر و پررنگ‌تر است!

اینها سؤالات خداوند و صحنه امتحان اوست! حال با این اوصاف، آیا ما در زمره شیعیان و پیروان خاندان نبوت و عصمت و طهارت قرار می‌گیریم؟! آیا از قرآن حمایت می‌کنیم؟! آیا ما به جهت در پیش بودن خطر، در هنگام دفاع از حق، روی آن را نمی‌پوشانیم؟! آیا برای اعلاء « حاضریم از مال و جان و زن و فرزند خود بگذریم؟! ما باید درون و نیت خود را تجزیه و تحلیل کنیم و ببینیم در کدام جبهه قرار می‌گیریم! ما حتی حاضر نیستیم یک مو از سر فرزندانمان در این راه کم شود! خیلی نگران می‌شویم و می‌ترسیم! همه عقب‌نشینی‌های ما در برابر جالوت‌های تاریخ به سبب ترسی است که از همین بابت داریم که مبادا خسارتی یا ناراحتی به خودمان یا به اعضاء خانواده‌مان برسد! مگر قرآن در آیه ۹۲ آل عمران نمی‌گوید: « هرگز به نیکی نخواهید رسید مگر این که آنچه را بسیار دوست دارید انفاق کنید. چه چیزی دوست‌داشتنی‌تر از جان انسان و خانواده‌اش، که خاندان نبوت در صحراء کربلاء در طبّق اخلاص گذاشتند و به پیشگاه حضرت احدیت تقدیم کردند؟! کلام قرآن اینها است و اجراء عملیش آنها! اگر به جایی نرسیم که این انسانها از درون مساجد درآیند، اذان این همه مأذنه‌ها بی‌مفهوم است! اگر قرار است از مساجد کوفه زیاد بن ابیه و ابن زیاد و مانند آنها درآیند، حتی اگر بهترین قاریان و حافظان باشند، چه چیزی حاصل می‌شود جز زبان؟! «

« داود جالوت را به قتل رساند. » « و خدا به او فرمانروایی و حکمت داد و آنچه را می‌خواست، به او آموخت. » حال دو طرف صحنه کربلاء را با هم مقایسه کنید! حرفها و خطبه‌هایی را که حضرت زینب ایراد می‌کند، چه در کوفه چه در شام، از نظر حکمت و جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی و دین‌شناسی و عقلانیت، با حرفهای طرف مقابل مقایسه کنید! آری! آنها اهل حکمتند، اهل علمند، اهل مُلک‌داریند!

« و اگر خداوند اینگونه قرار نداده بود که بعضی از مردم، بعضی دیگر را دفع کنند، زمین فاسد می‌شد. » همین جا است که تکلیف حرف با عمل و تفاوتشان از یکدیگر مشخص می‌شود! این آیه بیانگر این قاعده است که هر جا که ناحق و جالوتی ستمگر پدید آمد، وظیفه و مسؤولیت خود مردم است که به دستور خدا، و بر اساس اذن و نظام الهی، در برابر او بایستند! و به این جهت است که داود به جنگ جالوت می‌رود، نه برای قدرت‌نمایی و کشورگشایی! « ولی خدا صاحب فضل است بر جهانیان. » پس اگر خداوند چنین قاعده‌یی را قرار داده است تا زمین فاسد نشود، هم به سبب اذن الهی و نظام حاکم بر عالم است، و هم به سبب فضلی است که بر همه جهانیان دارد.

« (ای پیامبر) این آیات حال قرآن نتیجه‌گیری می‌کند: »  
خداست که ما آن را به حق بر تو تلاوت می‌کنیم و به راستی تو از جمله فرستادگانی. توجه کنید خطابات قرآن عام است، یعنی تمام کسانی که بعد از پیامبر این آیات را استماع می‌کنند، مورد خطاب قرآن هستند. در ضمن فرستاده از خودش هیچ اختیاری ندارد که در این آیات دخل و تصرف کند!

امیدوارم ما مسلمانان که مستمع و مدافع قرآن هستیم، بیاییم رحمی به بشریت بکنیم! برای این فساد اخلاقی که جهان را فرو گرفته و در خود غوطه‌ور ساخته است، اندیشه‌یی بنماییم! با این وضع و در این منجلاب، اخلاق کاملاً غرق خواهد شد! زندگی هست، اما حیوانی است! امکانات رفاهی هست، اما انسانیت غرق می‌شود و می‌میرد! یعنی همان چیزی که نمادش را خداوند در پسر نوح می‌گذارد که هر چقدر هم به فراز برود، سرانجام غرق شدنی است! و آن فساد اخلاق است که همه چیز را غرق می‌سازد! پس آن رحم آوردن این است که آن دینی را که به دستان خود ساخته‌ایم کنار بگذاریم! ما که مقامان بالاتر نیست! خداوند به پیامبرش هم اجازه نمی‌دهد دین بسازد و می‌گوید آیات را ما بر تو تلاوت می‌کنیم و تو فقط مرسلی و هیچ حق تصرف در آن را نداری!

آیات ۳۸ تا ۴۰ سوره حج نیز دقیقاً منطبق است با عمل ابی‌عبدالله الحسین، از موقعی که برای مقابله با یزید تصمیم می‌گیرد تا زمانی که به شهادت می‌رسد: « خداوند از کسانی که ایمان آورده‌اند دفاع می‌کند. » دفاع خدا چگونه است و چطور شکل می‌گیرد؟ آیا دفاع خدا این است که وقتی خاندان عصمت و طهارت به صحراء کربلاء می‌رسند، مانع کشته شدن آنها شود؟! قطعاً اینگونه نیست! خداوند از حقانیت و معنویت و ثبات آنها و از اعتلاء کلمه آنها در طول تاریخ دفاع می‌کند! به همین جهت در سراسر تاریخ بشر، اسم

حسین به عنوان الگوی برجسته انسانی و اخلاقی و پیشتاز در دفاع از حق، در هر شرایطی، تا حد اهداء جان خود و اعضاء خانواده، ثبت شده است! آری! این دفاع خدا است از کسانی که ایمان آورده‌اند! حال بینیم درون ما و نیت ما چیست؟ ما که هستیم؟ در پیشگاه خدا چه جایگاهی داریم؟ آیا واقعاً خدا به دید مثبت به ما می‌نگرد؟ فضل و رحمت خدا چه وسعتی دارد که با این همه سستی و کاهلی ما در دفاع از حق، نعمتهایش را سلب نمی‌کند!

«خداوند هرگز بسیار خیانتکار ناسپاس را دوست ندارد». آیا کسی که این کتاب در دسترسش باشد و آیات آن را مطالعه نکند و بکار نیندد، خیانت در امانت ننموده است؟! راه ذلت و خاری را نپیموده است؟! «به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل شده، رخصت قتال و نبرد داده شده است، زیرا مورد ظلم قرار گرفته‌اند». پس برای دفاع از کتاب خدا و پیامبر او، در صحنه‌ی مثل کربلاء، باید اذن خدا باشد، و این اجازه به کسانی داده می‌شود که مورد ستم قرار گرفته‌اند! «و هر آینه خداوند، بر نصرت دادن آنها قادر است». پس این کشته شدن عین نصرت و سربلندی و افتخار است!

«همان کسانی که به ناحق از خانه‌هایشان بیرون رانده شدند». چقدر این آیات با وضع خاندان عصمت و طهارت تطبیق می‌کند! مخصوصاً بعد از به شهادت رسیدن امیرالمؤمنین! از آن پس، به دست اصحاب پیامبر وضع آسفباری پدیدار گشت! آری! همین آیات در حافظه خاندان عصمت و طهارت در غلیان و جوشش بوده است که دیگر کسی را جز خدا و آیات او نمی‌دیدند! انسان باید به این مقام برسد که غیر از خدا و غیر از عینیت کلام خدا بر عرصه گیتی چیزی را نبیند و این عین سربلندی است!

خوب به چه جرمی آنها را از دیارشان بیرون رانند: «(جرمی ندارند) جز آنکه می‌گویند: پروردگار ما خدای یکتا است!» خیلی جالب است! جرم آنها فقط پرستیدن خداست! آنها نمی‌خواستند بت پرستند! می‌گفتند: ما نمی‌خواهیم آهن بپرستیم، ما نمی‌خواهیم سنگ بپرستیم، ما نمی‌خواهیم مال دنیا را بپرستیم! ما نمی‌خواهیم علم و کُتَل و دُهل بپرستیم! ما می‌خواهیم خدا را بپرستیم! آری! این جرم آنهاست! عجب جرم بزرگی!!!

«اگر در نظام عالم چنین نبود که گروهی از مردم موظف باشند گروه دیگر را دفع کنند»، «همه چیز ویران می‌شد، کنیسه‌ها، کلیساها و نمازها(شان) و مساجدی که نام خدا در آنها بسیار برده می‌شد». پس این دفاع مردم بوده است که آنها را سر پا نگه داشته است! «و حتماً خدا کسی را نصرت می‌کند که او را نصرت دهد»، «

«خدا هم صاحب قوت است و هم صاحب عزت». پس اگر خدا کسی را نصرت داد، او عزیز و سربلند و مفتخر است، و اگر انسان خواست عزت را از دیگری بگیرد، حتی به نام خدا، ذلیل و سرافکنده است! هر چند در نظر مردم بسیار رفیع باشد! زیاد بن ابیه و ابن زیاد از طرف معاویه و یزید منزلت بسیاری پیدا کردند، اما بعد چه شد؟! همان یزید، همه اسراء را جمع کرد، و خطابش به دو نفر بود، زین العابدین و زینب، و از آنها عذرخواهی کرد و سرافکنده شد و گفت: شما آزادید به هر جایی که می‌خواهید بروید، و دستور داد کسی موجبات آزار آنها را فراهم نکند! پس حتی در دنیا هم اطاعت از خدا و تسلیم اراده او شدن موجب سربلندی و عزت می‌گردد!

اما قرآن در سوره اعراف آیه ۱۵۲ می‌فرماید: «همانا کسانی که گوساله را اتخاذ کرده‌اند، غضبی از جانب پروردگارشان به آنها خواهد رسید». ابتداء باید بدانیم که چرا قرآن گوساله را مثال می‌زند و از حیوان دیگری نام نمی‌برد؟! این به جهت خصوصیتی است که در گوساله و گاو است که در حیوانات دیگر نیست. مهمترین آن، منافی است که گوساله برای انسان دارد و باعث رشد اقتصادی می‌شود. یعنی او به امید اینکه این گوساله بزرگ شود و گاو گردد، و یا شیر دهد یا شخم زند، آن را مورد پرستش قرار می‌دهد. پس چه نر باشد چه ماده، در زندگی انسان اهمیت دارد. این نکته بسیار مهمی است و آقا قرآن می‌توانست حیوان دیگری را مثال بزند.

بناءبراین آنچه که امروز می‌تواند زیور باشد، از خانه و اتومبیل گرفته تا مقام و منزلت و کلاً هر چیزی که در دنیا مطلوب است و انسان پیوسته در پی بدست آوردنش، و لحظه‌ی این خواستن او منقطع نمی‌گردد، و شب هنگام نقشه می‌کشد که فردا از چه راههایی عبور کند که بر ثروت او و زیور و زینت او افزوده شده باشد، همان گوساله‌ی است که قرآن از آن نام می‌برد. تردید نکنید! گوساله‌ی است که قرآن می‌گوید، این است و همه ما مشغول پرستش آن! اگر نفس در راه دنیاپرستی برود، این گوساله تبدیل به گاو می‌شود. قرآن دستور ذبح نفس را در هر دو صورت داده است، چه گوساله باشد چه گاو. در ضمن نفسانیات انسان و هر آنچه برای او زیور محسوب می‌گردد، در دنیای خارج از خود او، تبدیل به گوساله‌ی با نماد بیرونی می‌شود، مانند گوساله سامری قوم بنی‌اسرائیل. آن گوساله‌ی که بنی‌اسرائیل ساختند تنها با جواهرات نبود، بلکه با زیورآلات و لباسها و مانند اینها

بود. یعنی آنچه را که انسان برای خود زینت می‌داند، تبدیل به گوساله می‌شود و این نمادی است که مورد پرستش قرار می‌گیرد.

» «همانا کسانی که گوساله را اتخاذ کرده‌اند، غضبی از جانب پروردگارشان به آنها خواهد رسید و نیز ذلتی در حیات دنیا». بعد از توضیح «گوساله»، نوبت «غضب الهی» است. غضب خدا را به مانند غضب انسانها که با در هم کشیدن چهره و عبوس نشان دادن آن همراه است، در نظر نگیرید! خشم و غضب خدا در نظام او نهفته است، یعنی ما در مسیر زندگی اعمالی را انجام می‌دهیم که به خشم او می‌رسیم! خشم الهی در منطقه‌یی از نظام عالم قرار دارد و ما به سمتش حرکت می‌کنیم و به آن می‌رسیم، نه اینکه غضب به سوی ما حرکت کند و به ما برسد. عذاب و خشم خدا هم مثل رحمت اوست که ما باید به آن برسیم. پس این غضب در نظام الهی موجود است و اگر علتش مهیاء شود، قطعاً اتفاق می‌افتد.

به استناد این آیه، ذلت و خاری هم نتیجهٔ اتخاذ گوساله است. دقت کنید! قرآن نمی‌گوید گوساله پرستی، بلکه می‌گوید اتخاذ و گرفتن گوساله! یعنی گوساله را بغلش می‌کنیم و دو دستی می‌گیریمش که فرار نکند تا در آینده برایمان مفید باشد. و این از نظر قرآن موجب سرافکندگی و خاری است! آن هم نه در آخرت، بلکه در همین دنیا! ذلت مسلمانها نیز از این است که به هر راهی، و با توسل به هر نیرنگی، می‌خواهند یک ریال بیشتر بدست آورند! در هر جایی که بروید، بنیان همین است و این اتخاذ گوساله است!

» «و این سنت ما است که بدین صورت جزاء می‌دهیم افتراء زندگان را». خوب چرا می‌گوید: «جزاء می‌دهیم» و نمی‌گوید: «جزاء می‌دهم»؟! زیرا می‌خواهد بگوید که تمام فرشتگان، که همان نیروهای موجود در عالم هستند، مترصدند که بر این افتراء زندهٔ به خدا، ذلت و خاری وارد کنند. آدمهای صالح هم در دنیا جزو جزاء دهندگان به کسانی هستند که گوساله را اتخاذ می‌کنند! و حسین بن علی هم وقتی آن راه رفعت و سربلندی را در برابر کسانی اتخاذ می‌کند که سرافکندگی و خاری بر جان و روانشان مهر شده است، به خط یزید و یزیدیان در طول تاریخ جزاء می‌دهد!

اما چه ارتباطی بین گوساله و افتراء وجود دارد؟! زیرا خدا می‌گوید: اتخاذ عجل نکنید! اما ما در حقیقت با زبان حال می‌گوییم: خدا اشتباه گفته است! در این گوساله نفع است! در این رشوه نفع است! در این کم فروشی نفع است! در این زیور و زینت دنیا نفع است! اگر خانهٔ ما این طور باشد، در آن نفع است! اگر مردم ببینند که ما اتومبیل فلان شکل سوار می‌شویم، در آن نفع است! و اینها همه افتراء به خدا است! زیرا خدا اصلاً چنین موازینی بر نظام هستی ننهاده که در امثال اینها نفعی باشد! اینها افتراء به نظام عالم و به سنتهایی است که خدا قرار داده است! همهٔ سنتهای الهی، درست و صحیح هستند، ولی ما به این سنتها افتراء می‌زنیم و آنها را غلط می‌پنداریم! مثلاً اگر خدا گفته است: شما از راه ربا به جایی نمی‌رسید و رباخواری اتخاذ گوساله است، ما به خدا افتراء می‌زنیم و می‌گوییم خدا نمی‌دانسته است که اقتصادی در دنیا پدید خواهد آمد که در آن ربا باید باشد!!! پس می‌بینیم که افتراء با اتخاذ گوساله ارتباط مستقیم و جالبی دارد. و چه بسیاری از این قبیل مفاهیم و آموزه‌های قرآنی که در میان ما غریبند!